

با آئینه دوباره مداران

سال ۱۳۹۹  
انتشارات فرنگ (دوازدهم آماندا)

چاپ هر کتاب تازه از - سال نو زادی است که با سستی در نخستین و بزم مقصدی را با بارک سمر و ساربان گفت  
در یک جام است که با سحر رضا مقصدی آشنایم در همواره چشم اندازی رنگین بوده ام. تا ای که این روزها، ساعر  
آزما با چهره بزرگ و انضای «با عاطفه آدمی نیز» لطفاً بفرماید که در این کتاب چه چیز از لایم  
«عاطفه آینه» در این بیانیچه بهاران برونم گذرد. ابتداءً آنرا بیابا بر عادت همگی ام «لاجریم» خواندم  
پس شوقی که در او سرا بخام این پنجین بار است که در آن بیانیچه با صفا به گفت و گویای پر دلم چون ازین خواننده  
سره که آنچه را تمام کرده ام، بیایک کنم در این ایامی نویسم.

دوره آینه در مجموعی با آئینه دوباره مداران، آثار ساعران ارجمندی از احمد شاملو - بهار در آینه، میرزا غلامی  
اه در آینه و دکتر تقی لکنی - شاعر آینه - بیدل را بیاد می آورد. گوئی آینه در شعر معاصر ناسته و می درخشد.  
کتاب رضا مقصدی با قلم مبارک آغاز می شود چشم پرده قامت باران است «در معنی شعر مجموعی باران آ  
و آفرین شوکت - (را به باران باران نام دارد. اما باران ۱۵ بار دیگر به باران گوئی که بر سر رضا فرو می آید و تازه ساعر  
و معده می دید که مجموع آئینه ام را هم «با آرزو تنه ای باران» نقشه خواند کرد که در این جا «باز باران» گلچین کرد آینه را  
به خاطر می آورد.

از خود می پرسیم این چگونه باران است که ما این اندازه دهن و حواس ساعر را متغیر داشته است؟ باران به مفهوم طبعی آن یا  
نمادی است از مرده ای، معجزه ای رازگنجین، یا بی دریغی جان ساعر است یا در گنجی نهفته در درون او از غمی ناگفتنی؟  
فرزیدن می نویسد سال پیش، مجموع اشعار تازه اش را آه، باران نام نهاد:

هر چند پیر اولی ما غرق بیامی است  
آه، باران - ای امید جان بیداران  
بر بیلیدی که که ما عمری است در گویای آن غرقیم  
آیا چهره حوامی شد؟

میری با پروی از تو صید نهانوی شی که مجازاً ~~حضور~~ <sup>حضور</sup> باز تر نشان بدید، لکن خود و خواننده را  
 معین مکنید و ماران را امید جان بیداران من ماند و سوز را که سرشار از بار سنگین درد اس اهل می آید  
 با پرستی با این <sup>بانی</sup> ~~مهر~~ <sup>مهر</sup> ما رساند که آری عاقبت یابی بر بلید می امروز خواهد شد  
 اما رضا، تصویر باران را در سایه ابرام نگاه می دارد. سایه ابر <sup>مهر</sup> ~~مهر~~ <sup>مهر</sup> بر او نشانی دارد.  
 ای از صفای باران

ای بند  
 ما نام نازین ترا که میر صبح  
 با خاک می نویسم، بر خاک  
 با باد می نویسم، بر باد  
 با آب می نویسم، بر آب

(صفحه ۱۳)

باید گفت که علی رغم این شعر، ابران در آثار رضا عابدی غم انگیز ~~و دگر گشته اند~~  
 که امید وارم آسمان خود را در همیشه آفتاب مابسته نه ابری و باران خ  
 صاف و

استار لریک رضا مقصدی که ۱۲ فقره واره عاصقانه از ۲۸ شعر مجموعی را تشکیل می دهد نیز  
 از این اندوه به دور نیستند <sup>اندوه ناپذیر</sup> با طوالت خمیده در زمانم، کجاست اندوهناک گل، با نری  
 خاک و قطعات دیگر که از عجزان آنها پدید است که سایه از عشق نا فرجام ریخ می برد یا بایک  
 سر خرد گس عاطفی و انتظار را مانیک سر گرم می اید. <sup>کجاست</sup> اینها و آنجا تصویرهای زنده و  
 زیبای او مارا بر سر شوق می آیدند.

اندوه عاصقانه چیست

وقتی نگاه می کنی از دور و بر من

ص ۷۲

حون طوت بر گلو می کبوتر، ربا

چمن چمن ز تو گفتم اگر که می گفتم

(ص ۳۱)

کجا است و از کجاست عاصقانه تو؟

اما ناگفته نماند که روی هنرمند عاصقانه <sup>کجاست</sup> غالباً یک نواقت و از لحاظ محتوا کلی گوی  
 و تکرار است که به گفته ملک الشوهار <sup>کجاست</sup> مکرر گویم کند است، خاطر را کند رنج. <sup>کجاست</sup>



رخا نامی است باینکه از بیت سال بخوردی که اندک از می رود شو عاقتان درش تر سره از عواطف رزف کفان دیده ای  
 و تیره شغف او باشد و به حال سبک خاصی نامی او را فانی بیدر  
 شعر فروغ خزان که کز یک قطعه غنائی است <sup>لاهم پروردگار</sup> <sup>پروردگار</sup> <sup>پروردگار</sup>  
 گلخانه بلبلد راز

(دی)

از صد و پنجم تو جاری است  
 با بجز رفتن  
 یا یاس که زمانه می زیبارا  
 چون رعد عاقتان نه هر دو  
 این در رفت است  
 و کی گونه بی یار سگفتن  
 در رفت است (ص ۲۱)

چو با که یاد فروغ خزان در این شعر تجلی کرده باشد  
 " با آینه دوباره مدارا کن " که به حق عنوان کتاب افضالت از لحاظ احکام حرم (قصی که به شکل مکتوب است)  
 عزتین شریف (ص ۲۱) در آینه مدارا کن آن، بنظر ما از بهترین شواهد محرم به سحر ما رود  
 " ای که گلشن در آوری " رود کی الام سخن این قطعه است

ای آینه بر سیده نظر داری  
 تا بگفت سگفته بیداری  
 شب که در کس تو نیستی است  
 با جان پرستاره چه کم داری ؟  
 با آینه دوباره مدارا کن  
 خواب در آستانه دیوار کن (ص ۴۷)

بگفتی که ما نسای یک نام مایه بر آید را در این آینه می بینم و در جای دیگر از زبان وی می شنوم که  
 من قامت صمیمی خود را  
 از دستم و شقایق و سیمر  
 تا در کنار حاد نه بینم (ص ۴۸)

خواه ما فخره از لومی برسم . آما امکان مذرت بجای سگفتن در کنار حاد نه که در برابر او می آید دید تا اینکه <sup>گاه و بگاه</sup>  
 از " عریب عزیزت بگفتی " مگداه نمی گوید ؟ مگر نه این است که " غنبت " از بعد حادثه ... است که نشان را و ادراک کند  
 به حالتی پناه ببرد . مگر نباید در برابر حادثات بد آید آنگاه کرد و





یک قطره برصت - بنفاد مال بن بر می گزیدم و صدای غصص آلتین طبع را می نمودم :

ز دلم دست بردارید که خون می آید  
قطره قطره دلم از دیده برود می آید  
دلتی ما پریم چرا ای کوبه : سخت جیب زین عسی ما مردم چون  
غست یا نزنش از لطف و کون می آید

بگفته از او  
دلتی ما پریم چرا ای کوبه

رمان شرح نوی شمر کرد خود همین برت سرخ تیرش در اید باد ما دیده در بر ما گنمی گفته می شود . آری عیاران دوران او خ مقام  
ساعتان را درک نمی کنند و آنها را نمی شناسند ، اگر شناخته ، نابودشان می کنند .

بیت سال افرا که هم زمان با <sup>باز</sup> ~~باز~~ مجموع مورد دیک است ، لاوران رود را در ای هم تاریخ ایران  
و دیگر گویند که اجماعی ، گرفتارها گسار که خونی است آنها جنگ ناعورته است یا صد که ارگشته و رقصی و اداره  
پایله سبل و زرت که در ایران در دیگر برای هم نهینان مان - خیر او چگونه است که باز با <sup>باز</sup> ~~باز~~ آن کتاب به چشم نمی خورد ؟  
یا اگر اشاره و کنایه از <sup>باز</sup> ~~باز~~ سنگ فاجعه « باشد آنقدر پیوسته رنگ پریده است که اثری <sup>باز</sup> ~~باز~~ بیجا نمی گذارد .

البته این پرسش با از مجموع با آنه دوباره در این است ( چون هر کتابی برای خود دارای شخصی متعلق می باشد )  
نه از رضا که شوخی اجماعی است <sup>باز</sup> ~~باز~~ در این زمینه و حوزنده ام .

چوب و ساید ای گونه پرسش نیز خالصت بیجا و بی مورد باشد و شمر بگوید به کسی می که من می خوانم  
شعر عاشقانه بگویم آورده است که عشق را نسا بد و دوست ندانسته باشد اما به عقیده شاعر ، رمان بازو  
و گویای مردم خوش است و شریک روزت پر رنج و زخم آنها و بقول <sup>باز</sup> ~~باز~~ نیز چیزی به دیگران ندیون است ،

خوشگمانه در ای روز با فقدان ادب آگاه ما پیش از هر وقت دیگر ، بر روی و از زبان شاعر معاصر  
می پردازند و از روز داریم که تکی بر روی و از زبان آه هر چه بهتر صادرمانه سازند و در راه پیشرود نگو فانی  
باشد و باز هم آرزو مندیم که به خاطر ستایش و اشیات حفاقت شعر بدون حدیث ارزنده ادب  
گذشتگان را نگزیند و با همان نکته و سلا شو غصصی را « بار ای » و اسعار نوین همان تکی و مبارز  
رمان مرقم را اکتفا بر <sup>باز</sup> ~~باز~~ نزارش گرانه و سعاد گونه نشانند و بنده اند . زیرا در دست سگونه دار  
شعر معاصر ما بر روی سالی رفته رفته روئیده است .

فراروش بکنیم که بدون در نظر گرفتن زمینه تاریخی و شرایط اجماعی انقلاب سمر و طم و جنس نویسی

که در شعر و ادب آن زمان توسط سخنوران لرادی خواه پدید آمده <sup>باز</sup> ~~باز~~ بر روی و از زبان شاعر معاصر ما ناممکن است

برگردیم به بررسی رقصا مقصدی و فرم شوش ، شاعر از <sup>باز</sup> ~~باز~~ فرج و زن رایج شوق یعنی <sup>باز</sup> ~~باز~~ عروضی

وزن ای نهنگی و شعر آرا دیدن وزن استفاده کرده <sup>باز</sup> ~~باز~~ کم در بر سه عدد موقوف است یعنی

اسعارش سامان دار، خوش رنگ و بدون سکه و دلت اندازند. رضا در ترنس دارمان رضا  
 در فغان و انگلیز، خوش سلیقه و دقیق است. <sup>عالم</sup> تصویر خوش تاز و تاز <sup>عالم</sup> اند. شاید خاصی برای  
 استیک از سامان بخری کوی در نیت و این همانند به پیچیدگی سخن بوی ما کوود و یک مفرح ساره را  
 در حدیث لغافه می سپرد سلا می گوید خروج بیچ کلام دل گرفته اورا بوسی غنچه کواز یک در یسه باز کرد  
بغیر دنی و اند.

صفت سازه و لغت طبیعت در سر رضا زیاد است و خاصی زیاد است. در قطع ای سالی  
 گنده، ای آره « ما، سبب و انار کتلی، تمک، ماتک خورع نارس سالتوار، پونه و ریگ  
 می بنم اما از شدت و فورت آنها عطر و طعم بیچ کلام را احس نمی کنم.  
 اصلاً در سر امروزی جمیع ا عناصر طبیعت بس از انسان حاکم اند که این  
 نشانه یکه نوع که گردانی و تنهایی درونی است که چه با در امر تجزیه از یکه نشانه چو می آ  
 از یکدیگر می گزینیم و طبیعت نیا می بریم و طبیعت است که حالات روحی و عاطفه در سر ما باز آب  
 و اثر می گذارند.

در حالیکه  
 تصویر طبیعت هنر زیباتر می بخشد که تصویر انسان و کتلی دی خلقت و الای اد هنر  
 را هر اریا، زیبا تر مما سازد. زیرا انسان است که هنر می آفریند و خود در دل هنر می نشیند.

و است در بایان ما حرام بگویم رضا هم قلم هنریم من آنچه را که در آینه سر تو دیدم  
 با نهایت صمیمیت و محبت بیان کردم. همان اندازه که سدرت با هم فرق دارند، سلیقه  
 نیز متفاوتند، بویژه در دنیای هنر. اگر تو و دیگران گفته و نظرات را نا درست و نا پسند  
تکلیف دارد بنحسب فرزاد کنید اما برگز از ماد بمیرد که شما - سامان عبدان ایران مال  
آرزوی سنگه من استند.

لندن جم ژانویه ۱۹۹۱  
روز